

تأثیر پذیری نگرش‌های کلامی از معناشناسی واژه «مولی»*

سعید نظری توکلی

استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی

Email: sntavakoli@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

غدیر خم توانست در خلال چهارده قرن گذشته دو جریان شیعه و سنی را ایجاد کند که مهمترین عامل در پیدایش آن‌ها اختلافی است که پیروان این دو جریان در فهم آن حادثه پیدا کرده‌اند، اختلاف در فهمی که به ظاهر معلول معناشناسی واژه «مولی» است. در این مقاله ابتدا نشان داده شده است که ادعای متفکران سنی در فراوانی معانی این واژه واقعی نبوده، سپس ضمن بیان دیدگاه‌های متکلمان شیعه و سنی در مفاد حدیث ولایت، به این نکته توجه داده شده است که اختلاف در اینکه «اولی» از جمله معانی این واژه هست یا نیست، تأثیری در اثبات حقانیت نگرش شیعه ندارد و خلافت و ولایت امیرالمؤمنین را بدون در نظر گرفتن این مطلب نیز می‌توان اثبات کرد.

کلید واژه‌ها: مولی، اولی، ولایت، خلافت، غدیر خم، امیرالمؤمنین.

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۵/۳/۹؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۵/۹/۱.

ایرادهای متفکران سنی بر غدیر خم به دو گروه کلی قابل تقسیم است: اول، تردید در اصل وجود ماجرای غدیر خم و ادعای نزول آیات ۳ و ۶۷ سوره مائده در منی، همچنین ادعای عدم همراهی امیرالمؤمنین با پیامبر و حضور ایشان در یمن؛ دوم، تردید در دلالت ماجرای غدیر خم و طرح ادعای عدم دلالت آن برخلاف امیرالمؤمنین به واسطه تعدد معانی واژه «مولی» در زبان عربی (ایجسی، ۲۰۳/۶ و ۶۱۷-۶۱۵؛ آلوسی، ۱۹۸/۶-۱۹۷).

معناشناسی واژه «مولی»

از بررسی‌های معناشناختی واژه «مولی»، چنین به دست می‌آید که این واژه در کاربردهای مختلف، معانی گوناگون دارد. از مجموع آنچه در منابع مختلف لغوی، تفسیری و کلامی به‌عنوان معنای این واژه گزارش شده، این فهرست به‌دست می‌آید:

۱. ابن؛ ۲. ابن اخت؛ ۳. ابن عم؛ ۴. اولی؛ ۵. تابع؛ ۶. جار؛ ۷. حلیف؛ ۸. رب؛ ۹. سید؛ ۱۰. شریک؛ ۱۱. صاحب؛ ۱۲. صهر؛ ۱۳. ضامن جریره؛ ۱۴. ظهر و خلف؛ ۱۵. عاقبت؛ ۱۶. عبد؛ ۱۷. عصبه؛ ۱۸. عقید؛ ۱۹. عم؛ ۲۰. قریب؛ ۲۱. لوی؛ ۲۲. مالک؛ ۲۳. مالک‌رق؛ ۲۴. محب؛ ۲۵. مُعْتَق؛ ۲۶. مَعْتَق؛ ۲۷. مکان و قرار (مقر)؛ ۲۸. مملوک؛ ۲۹. مُنْعَم؛ ۳۰. مُنْعَمٌ عَلَيْهِ؛ ۳۱. مُنْعَمٌ عَلَيْهِ مَعْتَق؛ ۳۲. مُنْعَمِ مَعْتَق؛ ۳۳. ناصر؛ ۳۴. نزیل؛ ۳۵. ولی (مولی فی الدین) (ر.ک: مصری، ۱۴۲/۱-۱۳۸؛ هائم، ۱۴۱/۱؛ شریف مرتضی، ۲۷۲/۲؛ جوهری، ۲۵۲۹/۶؛ ابن بطریق، ص ۱۱۴-۱۱۳؛ فراهیدی، ۳۶۵/۸؛ عسکری، ص ۵۸۷؛ ایجسی، ۲۰۳/۶ و ۶۱۵؛ ابن اثیر، ۲۲۸/۵؛ زبیدی، ۳۹۹/۱۰؛ ابن عساکر، ۲۳۸/۴۲؛ باقلانی، ۴۵۴/۱؛ خزائی، ۱۹۸/۲-۱۹۷؛ استرآبادی، ۴۰۳/۴؛ آمدی، ص ۳۷۸؛ کراجکی، ص ۲۲۹-۲۲۸؛ ابن منظور، ۴۰۸/۱۵؛ طریحی، ۵۶۳/۴).

دقت در این معنای روشن می‌سازد که واژه «مولی» دارای معنای متنوع و فراوانی است که توافقی هم در تعداد آنها وجود ندارد. حال این پرسش‌ها را می‌توان

مطرح ساخت: آیا آن روز که پیامبر جمله «من کنت مولاة فعلی مولاة» را فرمود، اعراب حاضر، متوجه معنای آن شدند یا نه؟ و آیا همه افراد یک چیز فهمیدند یا هر کدام با توجه به تنوع معنایی واژه «مولی» چیزی از آن جمله برداشت کردند؟

هرچند متفکران بزرگ شیعه و برخی از اهل سنت در خلال سده‌های گذشته تلاش داشته‌اند ضمن پذیرش فراوانی معنای واژه «مولی»، حد مشترکی میان آنها بیابند؛ اما به نظر می‌رسد اصل وجود این تعداد از معنا برای این واژه مسلم نباشد. این مسئله از سه جهت قابل بررسی است:

اول - تفاوت میان حقیقت و مجاز: بازنگری در فهرست معنای «مولی» به خوبی نشان می‌دهد که در تهیه آن تنها به کاربردهای واژه «مولی» بسنده شده، بدون آنکه مشخص گردد ملاک این کاربردها چیست و آن واژه با چه ساختاری به کار رفته است. برای روشن شدن موضوع، توجه به این نکات ضروری است:

- کاربردهای ترکیبی: تردیدی نیست هر واژه‌ای با افزوده شدن پسوند یا پیشوندهای مختلف به آن (ترکیبات اضافی)، بار معنایی جدیدی پیدا می‌کند که در حالت ساده، آن معنا را به ذهن مخاطب نمی‌رساند، هرچند با معنای اصلی خود همچنان نوعی خویشاوندی دارد؛ نظیر واژه «پدر» و ترکیبات آن در زبان فارسی: پدر آمرزیده، پدرانه، پدر پیشه، پدر خوانده، پدر دار، پدر سوخته، پدر کشتگی، پدر ریاضی، پدر معنوی. این مسئله در مورد واژه «مولی» نیز صادق است، هرچند مورد توجه قرار نگرفته است. به عنوان مثال، در برخی از متون لغوی، «حلیف» را از جمله معنای واژه «مولی» دانسته و به ابیاتی از نابغه جعدی (ابن سلام، ۱۴۲/۳) و حصین بن حمام المری (دیوان حماسه، ۱۴۶/۱) استشهاد شده است که دقت در آنها به خوبی نشان می‌دهد که «مولی» به معنای «حلیف» نبوده، بلکه منظور از ترکیب اضافی «مولی الیمین»، «حلیف» است؛ همچنان که مراد از ترکیب اضافی «مولی الدار»، «مولی النسب»، «مولی المنعم» و «مولی فی الدین»، همسایه، پسر عمو، آزاد کننده برده و ولی است

(بخاری، ۱۷۸/۵؛ بکری، ۷۴۲/۲؛ عسقلانی، ۱۸۶/۸؛ زبیدی، ۳۹۹/۱۰؛ باقلانی، ۴۵۵/۱؛ ابن اثیر، ۲۲۸/۵).

– کاربرد با قرائن خارجی: در هر زبانی واژه‌هایی وجود دارند که با ملاحظه برخی قرائن می‌توانند به معنایی به کار روند که برای آن وضع نشده‌اند. روشن است که بدون ملاحظه آن قرائن، آن معانی نیز به ذهن نمی‌آیند (عدم تبادر) و می‌توان ادعا کرد که به آن معنا به کار نرفته‌اند (صحت سلب). به عنوان مثال، فرزدق در بیتی واژه «مولی» را به معنای «حلیف» به کار برده (ابن منظور، ۴۰۹/۱۵)؛ اما روشن است که پذیرش این مطلب تنها هنگامی ممکن است که با کمک گرفتن از قرائن حالی و مقامی مشخص شود مراد از عبدالله در مصرع اول آن، عبدالله بن ابی اسحاق است (جوهری، ۲۵۳۰/۶). نظیر این مطلب را می‌توان نسبت به کاربرد واژه «مولی» به معنای «صهر» در سروده یزید بن قیس کلابی (باقلانی، ۴۵۵/۱؛ بلاذری، ۴۷۳/۲) و به معنای «جار» در سروده مربع بن دعدعه که از همسایگان بنی کلیب بن یربوع است (مصری، ۱۴۲/۱–۱۴۱؛ خزائی، ۱۹۸/۲–۱۹۷) ادعا کرد.

– احتمال‌ها و استشادهای منحصر به فرد: هرچند در متون ادبی، کلامی و تفسیری به مناسبت‌های گوناگون، برای واژه «مولی» معانی متعددی بیان شده، اما در بررسی آنها سه نکته قابل توجه است: اول، احتمالهای نادر: در میان معانی ذکر شده برای این کلمه، به معانی بر می‌خوریم که تنها یک نفر، صرف نظر از این که لغوی باشد یا مفسر یا متکلم، آن را نقل کرده است، نظیر: مکان و مقر، ظهر و خلف، عاقبت، ضامن جریره، لوی، مالک، معلم قرآن، موازی، ندیم، نزیل (آمدی، ص ۳۷۸؛ طریحی، ۵۶۳/۴؛ خزائی، ۱۹۸/۲–۱۹۷؛ ابن عساکر، ۲۳۸/۴۲؛ زبیدی، ۳۹۹/۱۰). دوم، احتمالهای بدون استشهاد: هرچند برای برخی از معانی به کاربردهای قرآنی یا کاربردهای ادبی واژه «مولی» استشهاد شده است، اما برای گروهی از این معانی هیچ شواهدی گزارش نشده است. به عنوان مثال، زبیدی «نزیل» را به عنوان یکی از معانی نقل می‌کند، بدون آن که

برای اثبات آن به شاهدی تمسک جوید. سوم، استشادهای منحصر به فرد: به جز چند مورد که شاهدهای متعددی برای یک معنا گزارش شده است، در سایر موارد تنها به یک بیت استشهاد شده است. به عنوان مثال، از «صاحب» به عنوان یکی از معانی «مولی» یاد شده، اما تنها به بیتی از طرفه جذیمی (عسکری، ص ۵۷۸) استشهاد شده است.

– استشهاد به کاربردهای رایج در قرون متأخر: روشن است که با فرض زنده بودن یک زبان، واژه‌های رایج در آن نه تنها از نظر گویش دچار تغییر می‌شوند که از نظر معنایی نیز دستخوش دگرگونی می‌شوند؛ دگرگونی‌ای که عوامل فراوانی در شکل‌گیری آن مؤثر بوده است و از جمله آنها می‌توان به عوامل سیاسی، اجتماعی، دینی اشاره کرد. واژه «مولی» در عصر پیامبر، آن هم در گویش رسمی آن زمان، یعنی قریش، دارای معنایی بوده است، اما بعدها افرادی پیدا شدند که صرف نظر از قبیله یا شهری که به آن وابسته بودند، آن واژه را با قرینه یا بدون قرینه در معنایی مشابه یا غیر مشابه با معنای رایج در دوران گذشته به کار برده‌اند؛ اما آیا این مسئله را می‌توان دلیلی بر تعدد معنای آن واژه در عصر پیامبر دانست؟

بنابر توضیحات گذشته، اصل وجود معانی متعدد برای واژه «مولی»، مطلب قابل پذیرشی نیست و چه خوب است به یاد داشته باشیم که کاربردهای عرفی (استعمال) یک واژه همیشه بیانگر وضع لغوی آن نیست؛ از این رو، باید میان معنای حقیقی و معنای مجازی واژه «مولی» تفاوت گذاشت و روشن است که گویشهای مختلف زبان عربی و پراکندگی جغرافیایی قبایل عرب سهم بسزایی در به وجود آمدن این معنای مجازی داشته‌اند.

دوم – تفاوت میان مصدرها: صرف نظر از تفاوت میان حقیقت و مجاز در معنای «مولی»، نکته‌ای که در کاوش‌های معناشناختی متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تنوع معنای واژه «مولی» بر اساس نوع مصدر آن است. ابن اثیر پس از آنکه گزارشی از معنای متعدد «مولی» ارائه می‌دهد، به این نکته

مهم اشاره می‌کند که این معانی متفاوت از آنجا ناشی شده است که برای «مولی» دو مصدر می‌توان فرض کرد: ولایت و ولایت؛ اگر «مولی» را از مصدر «ولایت» بدانیم، در این صورت در نَسَب (پیوندهای خویشاوندی) و نصرت (یاری) و معتق به کار می‌رود؛ اما اگر آن را از مصدر «ولایت» بدانیم، در آن صورت به معنای «امارت» خواهد بود (ابن اثیر، ۲۲۸/۵). نظیر این مطلب را ابن منظور با اندکی تفاوت از ابن سکیت و زجاج نیز نقل می‌کند (ابن منظور، ۷/۱۵).

سوم - گریز از اشتراک لفظی: پذیرش معانی متعدد برای واژه «مولی» مستلزم آن است که نسبت میان آن با معانی متعدّدش، اشتراک لفظی باشد و چون اشتراک لفظی به واسطه آنکه مستلزم وضعهای متعدد است، بر خلاف اصل است، می‌باید نسبت میان آنها را از نوع اشتراک معنوی بدانیم که لفظ برای قدر جامع میان تمام معانی وضع شده است. بنابراین، واژه «مولی» یک معنا بیشتر ندارد (ابن جبر، ص ۱۲۵؛ سبحانی، ۵۹۶/۲).

تعیین معنای ماده

از آنجا که معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، ضروری به نظر می‌رسد برای رسیدن به معنای اصلی واژه «مولی» ابتدا معنای ماده آن را بشناسیم.

۱- نزدیکی (قُرب): بر اساس گزارش لغت شناسان برجسته عرب، واژه «مولی» از ماده و ریشه «وَلَّى» و معنای آن قُرب و نزدیکی است (ابن منظور، ۴۱۱/۱۵) و برای تأیید آن به ابیاتی از ساعده بن جویسه الهذلی (جوهری، ۲۵۲۸/۶) و ابوعمیه (زبیدی، ۳۹۸/۱۰) استشهد شده است.

چون معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، می‌بایست مفهوم «قُرب» در واژه «مولی» نیز لحاظ شود. «نزدیک بودن» مفهومی است که به شکل‌های مختلف تحقق می‌یابد؛ از این رو، می‌توان آن را به این ترتیب طبقه بندی کرد: ۱- تکوینی (رب) ۲- مکانی (جار، صاحب، نزیل) ۳- خویشاوندی: نسبی (ابن، ابن اخت، اخ، عم، ابن عم، عصبه، وارث)؛ سببی (صهر)؛ اعتباری (ولی، مالک، عبد، معتق، معتق و عتیق، ضامن

جریره)؛ ۳- اجتماعی - سیاسی (حلیف، عقید، سید غیر مالک و غیر معتق) ۴- اقتصادی (شریک) ۵- عاطفی (محب، حمیم، ناصر) (زیبیدی، ۴۰۱/۱۰ و ۳۹۹؛ ابن منظور، ۴۰۸/۱۵ و ۴۱۱؛ شریف مرتضی، ۲/۲۷۲).

۲- پیوستگی: ماده «ولی» هنگامی به کار می‌رود که نسبت میان دو چیز یا بیشتر، به گونه‌ای باشد که میان آنها چیزی غیر از خودشان قرار نداشته باشد (راغب، ص ۵۳۳). روشن است که با نبود حجاب میان دو یا چند شیء، نوعی یگانگی و اتحاد میان آن‌ها به وجود می‌آید که لازمه آن، تحقق نزدیکی و قرب است؛ این نزدیکی هرچند در گام نخست، حسی (مکانی) است، اما می‌تواند شامل قرب و نزدیکی غیر حسی (معنوی) نیز باشد (همان).

۳- به دنبال آمدن: ماده «ولی» به معنای دنبال آمدن است (عسکری، ص ۵۷۸)؛ بر این اساس هم، نوعی قُرب و نزدیکی در ماده «ولی» لحاظ می‌شود و معلوم می‌گردد که چرا در برخی از متون لغوی واژه «مولی» را به «تابع» معنا کرده‌اند و چرا به «عصبه» عنوان «مولی» اطلاق شده است (نحاس، ۴/۳۰۹-۳۰۸).

از بررسی سه نظریه بالا چنین به دست می‌آید که مفهوم نزدیکی (قُرب) در ماده «ولی» لحاظ می‌گردد چه معنای آن باشد یا لازمه آن.

با این فرض که واژه «مولی» نمی‌تواند معانی متعدد و یکسان داشته باشد، باید در جستجوی معنای اصلی آن باشیم. در اینکه معنای اصلی این واژه چیست، احتمالات مختلفی مطرح شده است:

۱- اولویت: بر این اساس که مشهور میان متکلمان شیعی بوده و می‌توان ابن بطریق را از جمله مبتکران آن به حساب آورد، واژه «مولی» به معنای «اولی» به کار می‌رود، هر چند که این اولویت در کاربردهای مختلف خود، مصادیق گوناگون پیدا می‌کند (ابن بطریق، ص ۱۱۲).

نقد و بررسی: گرچه «اولی بالشیء» را به عنوان اصل و حقیقت معنای «مولی»

دانستن و برگرداندن سایر معانی به آن، طرفداران زیادی دارد، اما قابل مناقشه به نظر می‌رسد، زیرا اتحاد مصداقی «مولی» و «اولی» که از آن به «حمل شایع صناعتی» یاد می‌کنیم دلیل بر اتحاد مفهومی این دو واژه یعنی «حمل اولی ذاتی» نخواهد بود، چرا که از نظر ساختاری، واژه «اولی» بر وزن «أَفْعَلٌ» و «مولی» بر وزن «مَفْعَلٌ» بوده و روشن است که این دو وزن نمی‌توانند متضمن یک معنا باشند (تهرانی، ۲۷۳/۷).

۲- مکان نزدیکی (قرب): این نظریه که مشهور میان متکلمان سنی است و

فخررازی را می‌توان مبتکر آن دانست، مبتنی بر معنای ماده و هیئت «مولی» است. بر این اساس، چون «مولی» از نظر ساختاری بر وزن «مَفْعَلٌ» است و این وزن بر اسم مکان یا زمان دلالت دارد و از سوی دیگر، چون این واژه از ماده «وَلَّى» مشتق شده و این ماده به معنای قُرب و نزدیکی است، مولی نیز به معنای «مکان وُلَّى» (مکان نزدیکی) خواهد بود. با توجه به همین مطلب است که برخی از مفسران واژه «مولاکم» در آیه «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمُ» را با تعبیرهای مختلف به مکان نزدیکی معنا کرده‌اند (بیضاوی، ۳۰۰/۵).

نقد و بررسی: این احتمال هرچند از نظر ساختاری درست به نظر می‌رسد، چرا که هم معنای ماده در آن لحاظ شده و هم تأثیر هیئت بر معنا، اما دچار نوعی مغالطه است، زیرا همان گونه که پس از این به تفصیل درباره آن سخن می‌گوییم - دلالت وزن «مَفْعَلٌ» بر زمان و مکان، به این معنا نیست که این وزن حکایت از هیچ معنای دیگری ندارد (طبری، ۱۵۹/۳).

۳- متولی امور: آن گونه که قرطبی بیان می‌دارد، واژه «مولی» در زبان عربی به

فردی اطلاق می‌شود که عهده دار مصالح فرد دیگری است و بر همین اساس، در سایر مواردی که فردی نوعی ملازمت و همراهی با چیزی دارد نیز به کار رفته است (قرطبی، ۲۴۸/۱۷). دقت در این معنا، دو نکته را به خوبی نشان می‌دهد: ۱- مولا کسی است که عهده دار کارهای دیگران است؛ ۲- مولا عهده دار انجام کارهایی است که به مصلحت فرد دیگر است.

نتیجه: به نظر ما - آن گونه که پس از این توضیح داده خواهد شد - واژه «مولی» معنایی جز «متولی امور» ندارد و سایر آنچه به عنوان معنا برای آن بیان شده، تنها کاربردهای مجازی آن است که با قرائن و شواهد لفظی و غیر لفظی مشخص می‌گردد.

بررسی‌های کلامی حدیث ولایت

در منابع کلامی دو نظر در تحلیل غدیر و مفهوم سخن پیامبر گرامی اسلام مطرح شده است.

نظر متکلمان شیعه

متکلمان شیعه از مجموع سخنان پیامبر و اتفاقات جانبی آن، چنین استفاده کرده‌اند که پیام ماجرای غدیر، اعلان عمومی خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین (ع) است. **توضیح استدلال:** محور اصلی سخن پیامبر گرامی اسلام در غدیر خم، جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» است. هرچند در متون لغوی برای واژه «مولی» معانی متعددی بیان شده است، اما با توجه به پاره‌ای ملاحظات، مراد از آن، «اولی» است. بر اساس مطالعات متن شناسی، این ملاحظات را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

۱- کاربرد «مولی» به معنای «اولی» در لغت: تردیدی نیست که واژه «مولی» در کاربردهای متفاوت (لغوی، عرفی، ادبی، قرآنی) به معنای «اولی» به کار رفته است (شریف مرتضی، ۲/۲۶۹؛ حلی، ص ۳۶۹؛ امینی، ۱/۳۴۷-۳۴۵ و ۳۴۸-۳۴۷).

۲- کاربرد «مولی» به معنای «اولی» در حدیث: با پذیرش این مطلب که واژه «مولی» در زبان عربی به معنا و مترادف با «اولی» به کار می‌رود، باید به این مطلب توجه کرد که در جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه»، این واژه حتماً به همین معنا به کار رفته و معنای آن، چنین خواهد بود «من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به»؛ زیرا: اولاً: دیگر معانی این واژه نمی‌توانند مراد باشند، چرا که مستلزم کفر، دروغ یا

بی مفهوم بودن معنای جمله است (ابن بطریق، ص ۱۱۷-۱۱۶؛ شریف مرتضی، ۲/۲۸۰؛ جرجانی، ص ۳۶۱).

ثانیاً: محوری ترین سخن پیامبر، جمله «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» است. این جمله که با تأیید مردم نیز مواجه شد، بیانگر اولویت بدون قید و شرط پیامبر بر مؤمنان است، اولییتی که نتیجه پذیرش آن، مولا بودن پیامبر و به دنبال آن، مولا بودن امیرالمؤمنین است (ابن بطریق، ص ۱۱۶-۱۱۵).

بنابراین، پیوستگی معنایی جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة» با جملات پیش از خود (اتحاد معنا در مقدمه و ذی المقدمه)، به خوبی بر این مطلب دلالت دارد که واژه «مولى» به معنای «اولی» به کار رفته است (حلی، ص ۳۶۹؛ ایجی، ۳/۶۰۲ و ۶۱۵؛ ابن جبر، ص ۱۲۸-۱۲۷)؛ همچنان که امام صادق (ع) نیز بر آن تأکید می کنند (فاسی، ص ۴۸-۴۷). متکلمان و مفسران سنی در نقد این برداشت از حادثه غدیر، سه اشکال بر آن

دارند:

۱- به کار نرفتن «مولى» به معنای «اولی»: مهم ترین ایرادی که از نظر معناشناختی بردلالت حدیث ولایت شده آن است که این حدیث، هنگامی بیانگر جانشینی و خلافت امیرالمؤمنین است که واژه «مولى» به معنای «اولی» باشد، با این که چنین نیست؛ چرا که هیچ گاه در زبان عربی، این دو واژه به یک معنا به کار نرفته اند و تنها ابوزید لغوی در آیه کریمه «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» مدعی است که واژه «مولاکم» به معنای «اولاکم» است (ایجی، ۳/۶۰۲ و ۶۱۴؛ باقلانی، ۱/۴۵۱). برای اثبات این ادعا به دو مطلب استناد شده است:

۱- اگر واژه «مولى» مترادف با «اولی» باشد، باید بتوان هر یک را جای دیگری به کار بُرد؛ با این که در مورد این دو واژه چنین چیزی صحیح نیست؛ به عنوان مثال: «مولى زید» صحیح است، اما «اولی زید» صحیح نیست، همچنان که «اولی من زید» صحیح است، اما «مولى من زید» درست نخواهد بود (آلوسی، ۶/۱۹۵).

پاسخ، اولاً: ترادف و اتحاد معنایی الفاظ، در ماده (جوهر) الفاظ است و نه در ساختارهای متفاوت ناشی از ترکیب آنها با سایر حروف یا کلمات؛ ثانیاً: اگر ملاک ترادف الفاظ، کاربرد یکسان آنها به جای یکدیگر باشد، نباید واژه «مولی» را مترادف با سایر معانی آن، همچون «ناصر» دانست، زیرا که نمی‌توان «ناصر» و «مولی» را در همه موارد، به جای یکدیگر به کار برد (امینی، ۳۵۲/۱-۳۵۱)؛ افزون بر این که استعمال «من کان اولی بالشیء» بجای «مولاه» و بالعکس صحیح خواهد بود (شریف مرتضی، ۲۶۹/۲-۲۶۸).

۲- واژه «مولی» از نظر ساختار لغوی، اسم است بر وزن «مَفْعَلٌ»، اما واژه «اولی» اسم است بر وزن «أَفْعَلٌ» و روشن است که وزن «مَفْعَلٌ» بر زمان و مکان دلالت دارد، حال آن‌که وزن «أَفْعَلٌ» بیانگر تفضیل است؛ پس هیچ‌گاه نمی‌توانند از نظر معنایی، مترادف هم باشند (ابن حجر، ۱۰۸/۱).

پاسخ، اولاً: وزن «مَفْعَلٌ» تنها بر زمان و مکان دلالت ندارد، بلکه به معنای «فاعل»، «مفعول» و «فعلیل» نیز به کار می‌رود (لکنهوی، ۱۲۹/۸)؛ ثانیاً: هرچند «اولی» صفت «مولی» نیست، ولی «مولی» می‌تواند اسمی برای آن معنا باشد (امینی، ۳۵۸/۱)؛ ثالثاً: وضع لغوی وزن «مَفْعَلٌ» برای حَدَث (مکان یا زمان) دلیلی بر عدم دلالت آن بر سایر معانی نیست (عاملی، ۳۰۸/۱) و به همین جهت شاعران برجسته در آثار خود «مولی» را به معنای «اولی» و سایر معانی به کار برده‌اند.

۲- محدود بودن دامنه اولویت: اگر بپذیریم معنای جمله «من كنت مولاه فعلی» مولاه» اولویت امیرالمؤمنین باشد، این اولویت در تمام جهات نبوده، دلالت بر خلافت امیرالمؤمنین ندارد؛ زیرا می‌بایست امیرالمؤمنین اولین کسی می‌بود که با استناد به آن، در صدد به‌دست آوردن حکومت بر می‌آمد و حال آنکه چنین نکرد (ابن حجر، ۱۱۲/۱-۱۱۱؛ بیهقی، ص ۳۵۵)..

پاسخ: مخالفت بزرگان صحابه همچون سلمان، ابوذر، مقداد، ... با انتخاب ابوبکر

و ماجرای تأسف برانگیز به آتش کشیدن خانۀ امیرالمؤمنین (احراق دار فاطمه) بهترین گواه بر عدم رضایت امیرالمؤمنین با روند انتخاب خلیفه است (رک: سلیم بن قیس، ۱۶۳-۱۴۶؛ طبرسی، ۱۱۴/۱-۱۰۷). افزون بر این، علمای اهل سنت با تکیه بر استدلالی حلّی نیز معتقدند که به سه دلیل دائرۀ اولویت محدود بوده و ناظر به خلافت نیست:

اول: اگر این اولویت فراگیر می‌بود، بر پیامبر لازم بود که در سخن خود قید «من بعدی» را می‌افزود، زیرا ممکن نیست در یک زمان، دو نفر - پیامبر و امیرالمؤمنین - بر مردم ولایت و اولویت مطلق داشته باشند (ابن تیمیه، *منهاج السنّة النبویّة*، ۳۲۴/۷-۳۲۵؛ باقلانی، ۴۵۳/۱).

دوم: درستی استفسار و تقسیم نیز دلیل بر مطلق نبودن اولویت است (ایجی، ۶۰۲/۳)، چرا که می‌توان اولویت را به انواع مختلف تقسیم کرد، سپس پرسید که کدام نوع از اولویت مراد است (ابهری، ص ۱۹۴).

سوم: جمله «من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ» در ادامۀ جمله «ألسنت أولی بالمؤمنین من أنفسهم» آمده و این جمله ناظر به آیه ششم از سورۀ احزاب است که در مقام بیان نفی نَسَب فرزند خوانده و تقدّم خویشاوندان نَسَبی بر سایر افراد می‌باشد (آلوسی، ۱۹۶/۶). به همین جهت منظور از اولویت در سخن پیامبر، اولویت در پیروی یا اولویت در محبت و یا اولویت در احترام و بزرگداشت است (ابن حجر، ۱۱۰/۱؛ آلوسی، ۱۹۵/۶-۱۹۶)، نظیر آنچه از عمر نقل شده است (مناوی، ۲۸۲/۶؛ حسکانی، ۳۴۹/۱؛ ابن عساکر، ۲۳۵/۴۲).

پاسخ: در اینکه می‌توان اولویت را محدود به نوعی خاص دانست، تردیدی وجود ندارد، اما واضح است که محدود و مقید بودن، نیازمند به قرینۀ لفظی یا غیر لفظی است. در حدیث غدیر هیچ قرینۀ لفظی بر محدودیت اولویت وجود نداشته، بلکه عدم ذکر قرینه، حاکی از اطلاق اولویت است. قرینۀ غیر لفظی نیز بر تقیید اولویت وجود ندارد، زیرا تطابق میان جمله شرط (من کنت مولاہ) با جمله جزای (فعلیّ مولاہ)

حکایت از برابری دامنه اولویت در هر دو جمله دارد و تردیدی نیست که اولویت پیامبر به خصوص با ملاحظه جمله «أَلستُ أُولیٰ بالمؤمنین من أنفسهم» اولیتی مطلق و غیر مقید به نوعی خاص است، طبیعی است که اولویت امیرالمؤمنین نیز بر مردم، اولیتی تام و مطلق خواهد بود (شریف مرتضی، ۲۷۸/۲-۲۷۷؛ ابهری، ص ۱۹۵-۱۹۴). توجه به این نکته نیز ضروری است که اولویت مطلق امیرالمؤمنین بر سایر افراد با وجود پیامبر نیز قابل جمع است، زیرا اولویت امیرالمؤمنین در طول اولویت پیامبر قرارداد و نه در عرض آن؛ پس اولویت امیرالمؤمنین بر همه مردان و زنان مؤمن، مستلزم اولویت ایشان بر پیامبر گرامی اسلام نخواهد بود، همچنان که مستلزم اولویت هم زمان دو نفر بر مردم نیز نخواهد بود (کراچکی، ص ۲۳۳). همچنین سکوت حاضران و عدم پرسش آنها از دامنه اولویت، خود نشان دهنده این واقعیت است که برای ایشان حدود این اولویت مشخص بوده است و به همین جهت، نه تنها صحت استفسار و تقسیم - آن گونه که ایجی ادعا می‌کند - دلیل بر معین نبودن دامنه اولویت نیست، بلکه عدم استفسار حاضران از مقصود پیامبر، حکایت از مشخص بودن دامنه این اولویت نزد ایشان دارد.

۳- عدم دلالت بر پیوستگی خلافت: بر فرض که واژه «مولی» در حدیث ولایت به معنای «اولی» به کار رفته باشد و بر فرض که متعلق اولویت، امامت باشد، یعنی «علیٌّ أُولیٰ بالامامة»، باز نمی‌توان از جمله «من کنت مولاة فعلیُّ مولاة» استفاده کرد که امیرالمؤمنین اولین خلیفه و جانشین پیامبر است، زیرا مفاد حدیث این خواهد بود که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، اما از زمان آن سخنی به میان نیآورده است؛ در نتیجه، معنای حدیث این خواهد شد که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، هر گاه مردم با وی بیعت کنند و روشن است که این مطلب منافاتی با خلافت ابوبکر، عمر و عثمان پیش از امیرالمؤمنین ندارد، چرا که اجماع و اتفاق اصحاب از یک سو و پاره‌ای از روایات دلالت بر خلافت ابوبکر دارد (ابن حجر، ۱۱۰/۱). تنها یک نکته باقی می‌ماند

که اگر فرض کنیم امیرالمؤمنین افضل از سایر افراد باشد، این برتری علمی یا معنوی باعث نمی‌شود که خلافت سه خلیفه پیش از او باطل باشد، زیرا اهل سنت بر این مطلب اتفاق نظر دارند که امامت غیر برتر (مفضول) با وجود فرد برتر (افضل) صحیح است (همان، ۱۱۱/۱-۱۱۰).

پاسخ: جمله «من كنت مولاه فعلى مولاه» مشتمل بر لفظ «مَنْ» است و این لفظ - به وضع لغوی - دلالت بر عموم دارد؛ بنابراین، حکایت از این مطلب دارد که هر کس رسول خدا مولای اوست، علی بن ابی طالب نیز مولای اوست (شافعی، ص ۱۷-۱۶) و روشن است که اولویت بالقوه با این عمومیت قابل جمع نخواهد بود، زیرا لازمه آن این می‌شود که امیرالمؤمنین مولای سه خلیفه اول و همچنین مسلمانانی که در زمان آن‌ها از دنیا رفته‌اند نباشد و این خلاف سخن پیامبر است که بدون استثنا امیرالمؤمنین را مولای تمامی کسانی می‌داند که خود مولای آنها است.

نظر متکلمان سنّی

انکار ناپذیری حادثه غدیر از یک سو و تعارض میان آن با ماجرای سقیفه، باعث شد که متفکران سنّی برای حدیث غدیر سه معنا مطرح کنند:

لزوم دوستی امیرالمؤمنین

بر این اساس، دو احتمال در معنای حدیث مطرح می‌شود: هر کس من او را دوست دارم، علی نیز او را دوست دارد (من كنت أتولاه فعلى يتولاه)، هر کس من را دوست دارد، علی را نیز دوست دارد (من كان يتولاني، يتولاه) (نحاس، ۴۱۰/۶) که البته احتمال دوم بیشتر مورد توجه علمای سنّی قرار گرفته (من أحبني و تولاني فليحبه و ليتوله) (ابن منظور، ۴۰۷/۵) زیرا از یک سو به جز محبت، در به‌کارگیری سایر معانی اختلاف نظر وجود دارد (ابن حجر، ۱۰۷/۱) و از سوی دیگر، اگرهدف پیامبر چیزی جز این می‌بود، بایستی آن را با استفاده از الفاظ صریح، به روشنی بیان می‌کرد

(آلوسی، ۱۹۵/۶) و سر انجام، شواهد متنی همچون موضوعات مطرح شده در آغاز حدیث (رسیدن زمان مرگ پیامبر، دعوت به توحید، واقعیت داشتن بهشت و جهنم...)، دعای پیامبر و استفاده از فعل «وال» در مقابل فعل «عاد» (همان) و توجه به خاندان پیامبر (طبرانی، ۱۸۰/۳، شماره ۳۰۵۲)، چنین بر می‌آید که منظور پیامبرگرمی اسلام، نوعی پاسخ عملی به بدخواهان و منتقدان امیرالمؤمنین بوده، یادآور می‌شود که مسلمانان، همچنان که خدا و پیامبر او را دوست دارند، می‌باید خاندان پیامبر و به خصوص امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشند (ابن حجر، ۱۰۸/۱).

انگیزه طرح مسئله محبت: اندیشمندان سنی در تلاش برای یافتن انگیزه پیامبر از طرح لزوم دوستی امیرالمؤمنین، به سه مطلب اشاره کرده‌اند: ویژگی‌های شخصیتی (اخلاقی - رفتاری) امیرالمؤمنین که او را از سایر صحابه برجسته‌تر می‌ساخت (مناوی، ۲۸۲/۶، شماره ۹۰۰۰)؛ نوعی پاسخ عملی به اعتراض و شکایت برخی از سپاهیان در نحوه تقسیم غنایم در دعوت اهالی یمن به اسلام توسط امیرالمؤمنین و حمایت از چگونگی رفتار آن حضرت (ابن حجر، ۱۰۹/۱)؛ حمایت از رفتار امیرالمؤمنین در دو نبرد صفین و نهروان به واسطه آگاهی پیامبر از رخدادهای آینده جهان اسلام و دعوت مردم به مهرورزی با امیرالمؤمنین (ابن تیمیه، *منهاج السنة النبویة*، ۳۲۴/۷؛ باقلانی، ۴۵۶/۱).

نقد و بررسی: این برداشت از جهات گوناگون قابل نقد و بررسی است:

۱- ناهماهنگی با ساختار جمله: اگر بخواهیم یکی از معانی واژه «مولی» را جایگزین آن کنیم، می‌باید این جایگزینی با حفظ ساختار جمله «من کنت مولاه فعلی» موله» باشد؛ یعنی ضمن استفاده از کلمات «من»، «کنت» و «فعلی»، واژه جایگزین «مولی» را همچون جمله اصلی، با اضافه به ضمیر «ها» به کار ببریم. بنابر این، با پذیرش این مطلب که یکی از معانی واژه «مولی»، «مُحِب» است، در صورت جایگزینی، جمله پیشین به این گونه تغییر شکل می‌یابد: «من کنت مُحِبِه، فعلی مُحِبِه».

روشن است که چنین معنایی برای حدیث غدیر، با آن چه متکلمان سنی در

صدد اثبات آن هستند، فاصله زیادی دارد. چرا که از نظر آنان، پیامبر می‌خواهد مردم را متوجه این نکته سازد که نباید به حرفهای بدخواهان گوش دهند، بلکه باید همان گونه که پیامبر را دوست دارند، امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشند؛ بنابراین، همان گونه که خود تصریح می‌کنند، معادل جمله پیامبر این است که بگوییم: «من کنت محبوبه، فعلی محبوبه» (باقلائی، ۱/۴۵۶) و حال آنکه در هیچ یک از متون لغوی، تفسیری و ادبی، واژه «مولی» به معنای «محبوب» به کار نرفته و کسی هم احتمال آن را مطرح نکرده است.

۲- ناپیوستگی غدیر با ماجرای یمن: صرف نظر از چند پرسش مهم درباره ماجرای یمن، همچون: دفعات اعزام لشکر (شرف الدین، ص ۲۰۴)، زمان اعزام لشکر (ابن سعد، ۲/۱۷۰-۱۶۹)، چگونگی ماجرا و تعداد اعتراض کنندگان (نسائی، السنن، ۵/۱۳۲) نقل کننده اصلی ماجرا، شخصی به نام بریده است که یا خود از جمله معترضان بوده یا انتقال دهنده اعتراض دیگران همچون خالد بن ولید به پیامبر است. بریده در تمام روایاتی که به سندهای مختلف از او نقل شده جمله‌ای را با اندک اختلاف از پیامبر نقل می‌کند. بنا بر نقل بریده، پیامبر ضمن رد اعتراض برخی از افراد، خطاب به او یکی از این جملات را فرموده است: «ألسنت أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله، قال: من کنت مولاه فعلی مولاه» (ابن حنبل، فضائل، ص ۱۴؛ متقی، ۱۳/۱۳۴)، «من کنت مولاه فعلی (فإن علیاً) مولاه» (صنعانی، ۱۱/۲۲۵)، «لا تقع فی علی فإله منی و أنا منه و هو ولیکم بعدی» (هیشمی، ۹/۱۲۸-۱۲۷؛ ابن عساکر، ۴۲/۱۹۰)، «من کنت مولاه فعلی ولیه» (ابن کثیر، البدایة، ۷/۳۸۰).

این روایات صرف نظر از مباحث مربوط به سند آنها، با اندکی تفاوت، بیانگر مضمون حدیث غدیر بوده، ارتباطی با مسئله دوستی امیرالمؤمنین ندارد، زیرا بریده هنگامی که در صدد بیان ماجرای یمن است، بدون استفاده از واژه «مولی»، سخن پیامبر را چنین نقل می‌کند: «قال: و کنت ابغض علیاً، فقال: یا بریده، اتبغض علیاً؟ فقلت: نعم،

قال: لا تبغضه واحبه، فإن له في الخمس أكثر من ذلك» (ابن حنبل، مسند، ۳۵۹/۵)، «قال: ابغضت علياً بغضاً لم ابغضه احداً، قال: و احببت رجلاً من قريش لم احبه إلا على بغضه علياً، قال: ... قال: ابغض علياً؟ قال: قلت نعم، قال: فلا تبغضه و إن كنت تحبه فازدد له حباً» (ابن كثير، البداية، ۳۸۰/۷). این تفاوت در پاسخ به خوبی گویای این مطلب است که پیامبر آنجا که می‌خواهد لزوم محبت امیرالمؤمنین را یادآور شود از کلماتی استفاده می‌کند که آنها را هنگام بیان جایگاه اجتماعی امیرالمؤمنین به کار نمی‌برد.

دقت در تفاوت میان دو جهت فردی و اجتماعی به خوبی روشن می‌سازد که برای طرح مسئله نخست، تنها تذکر فردی کافی است و نیازی هم به بیان عمومی آن نیست، چون اعتراض چند نفر از یک سپاه چند صد نفری، آن هم از افرادی همچون خالد بن ولید، مسئله همه مردم نیست و به همین جهت، هیچ مورخ یا محدث سنی نقل نکرده که پیامبر مسئله محبت امیرالمؤمنین را در یک نشست عمومی مطرح کرده است؛ اما مسئله دوم به لحاظ ماهیت سیاسی و اجتماعی‌ای که دارد، می‌تواند در یک جمع چند هزار نفری مطرح شود، چه مدعی شویم پیامبر به فاصله چند روز جمله «من كنت مولاه فعلي مولاه» را دوبار فرموده باشد، یک بار برای بُریده و یک بار در جمع مسلمانان پس از بازگشت از حج و چه یک بار فرموده باشد و نقل بُریده تنها گزارشی کوتاه از آن ماجرا باشد.

۳- ناپیوستگی غدیر با ماجرای خوارج: به نظر می‌رسد طرح این احتمال که پیامبر به واسطه اطلاع از جریان حکمیت در جنگ صفین و شکل‌گیری خوارج و تبدیل آن به گروه نواصب، تلاش داشته است با اقدامی پیشگیرانه، موضوع محبت و دوستی امیرالمؤمنین را مطرح کند، چندان جدی نباشد و به همین جهت در میان متفکران سنی نیز طرفدار فراوانی پیدا نکرده است.

۴- پیوستگی ولایت با محبت خاندان: طرح بحث خاندان پیامبر (اهل البيت) نه تنها ماجرای غدیر را از مسیر ولایت و خلافت خارج نمی‌سازد، بلکه بر درستی آن

تأکید می‌ورزد، زیرا عبارت این حدیث به خوبی بر این مطلب دلالت دارد که قرآن و خاندان پیامبر دو رکن اسلام هستند که همیشه همراه یکدیگرند و جدا ناپذیری آنها از یکدیگر تا قیامت بیانگر این واقعیت است که زمین هیچ‌گاه از امام که همتای قرآن است خالی نخواهد شد (شرف الدین، ص ۲۰۵).

۵- پیوستگی معنایی ولایت با موالات: به نظر نمی‌رسد دعای «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» نیز نشانی بر عدم دلالت حدیث غدیر بر ولایت و خلافت امیرالمؤمنین باشد؛ زیرا کلمه «وال» فعل امر از مصدر «موالات» است و در متون لغوی برای «موالات» این معانی ذکر شده است: ۱- اتخاذ المولی؛ ۲- من والی القوم؛ ۳- ضد المعاداه؛ ۴- ان یتشاجراتان فیدخل ثالث بینهما للصلح و یکون له فی احدهما هوی، فیوالیه او یجایبه؛ ۵- والی فلان فلاناً، إذا احبه؛ ۶- عزلها عن بعض و میزها (فراهیدی، ۳۶۵/۸؛ ابن اثیر، ۲۲۸/۵؛ جوهری، ۲۵۳۰/۶؛ ابن منظور، ۴۱۱/۱۵ و ۴۰۸؛ زبیدی، ۴۰۱/۱۰ و ۳۹۹).

دقت در این معانی این نکته را روشن می‌سازد که «موالات» در اصل به معنای «پی درپی آمدن اشیاء یا افعال» است (ابن منظور، ۱۲/۱۵) و به همین جهت به جداسازی کودک از مادر در حیوانات (عزلها عن بعض و میزها) موالات می‌گویند، چرا که کودک با ناله فراوان به دنبال مادرش می‌گردد (همان، ۱۰۶/۸). همچنان که به دوست داشتن نیز «موالات» می‌گویند، چرا که انسان در پی کسی است که او را دوست دارد و روشن است که هرگاه انسان کسی را سرپرست، ولی و زمامدار خود قرار داد، با اطاعت و فرمان‌برداری از او، نسبت به وی موالات دارد (تعریف به لازم، ملزوم، غایت و سبب). جالب است که واژه «معادات» در زبان عربی نیز به «موالات» و «متابعت» معنا شده است، چرا که لازمه دشمنی، تعقیب و در پی دشمن رفتن است (همان، ۴۰/۱۵؛ زبیدی، ۲۳۸/۱۰). نتیجه آن که به هر دوستی و دشمنی‌ای در زبان عربی موالات و معادات گفته نمی‌شود و به همین جهت در حدیث غدیر بحث موالات، معادات، محبت

و بغض به طور مستقل ذکر شده است (رازی، ص ۳۶۳). از سوی دیگر، اگر «مولی برگزیدن» نیز از جمله معانی موالات است، در این صورت، معنای جمله «اللهم وال من والاه» این خواهد بود: «بار خدایا، ولی بدار هر که او را ولی می‌دارد»، «مولی باش برای هر که او را مولی می‌دارد» و روشن است که خدای تعالی تنها مولی و ولی مؤمنان است (محمد، ۱۱/۴۷؛ بقره، ۲/۲۵۷).

بنابراین، مراد از موالات در دعای پیامبر نیز ولایت است نه محبت، چرا که افزون بر قابلیت معنایی واژه «موالات»، استفاده از واژه «مَنْ» که متضمن عمومیت است، حاکی از نوعی فراخوان همگانی در موالات و مساعدت امیرالمؤمنین است که سطح مطلب را از دوستی ارتقاء می‌دهد و سازگار با ولایت خواهد بود که چون محدود به هیچ حد و مقید به هیچ قیدی نیست، می‌تواند بیانگر عصمت آن حضرت نیز باشد (تهرانی، ۲۷۸/۷). روشنی دلالت مجموع دعاهای پیامبر در پایان ماجرای غدیر بر تأیید ولایت و خلافت امیرالمؤمنین به حدی است که برخی از عالمان سنی را وادار کرده است نه تنها وجود آن را انکار کنند بلکه نادرست نیز بدانند. به عنوان مثال، ابن تیمیه معتقد است عبارت «اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله» نادرست است، زیرا عده‌ای در ماجرای صفین امیرالمؤمنین را همراهی کرده و در کنار او جنگیدند و حال آنکه پیروز نشدند و عده‌ای هم - مانند سعد بن ابی وقاص - در کنار او ننگیدند اما خوار و خاذل نشدند و در مقابل، خداوند یاران معاویه و بنی امیه را بر آن حضرت پیروز گردانید. او همچنین معتقد است جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» مخالف مبانی اسلام است، چرا که مؤمنین برادر یکدیگرند هرچند با هم می‌جنگند (ابن تیمیه، کتب و رسائل، ۴/۴۱۸).

به نظر نمی‌رسد چنین سخنانی نیاز به پاسخ داشته باشد، اما همین قدر کافی است که به یاد داشته باشیم کسانی چنین مطالبی را مدعی می‌شوند که معتقدند مفاد حدیث غدیر، لزوم محبت و یاری امیرالمؤمنین است.

لزوم یاری امیرالمؤمنین

با پذیرش این مطلب که یکی از معانی واژه «مولی» در زبان عربی، «ناصر» است، برخی از متکلمان سنی مدعی شده‌اند که «مولی» در حدیث غدیر نیز به همین معنا به کار رفته است که در این صورت به دو شکل می‌توان سخن پیامبر را معنا کرد: هر کس من را یاری می‌کند، علی را یاری می‌کند؛ هر کس من او را یاری می‌کنم، علی هم او را یاری می‌کند. احتمال نخست گرچه به خودی خود متضمن معنای درستی است، ولی چون با ساختار جمله «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» تناسب ندارد، در متون کلامی اهل سنت نیز مورد توجه قرار نگرفته است؛ اما باقلانی معنای دوم را چنین توضیح می‌دهد: همان‌گونه که پیامبر به ظاهر و باطن، در نهان و آشکار، یاور و حامی دیگران است، امیرالمؤمنین نیز به همین شکل، یاور و حامی آنها و از نفاق مبراً است (باقلانی، ۴۵۶/۱).

برای اثبات این برداشت از حدیث ولایت، باید به این نکته توجه کرد که از معانی واژه «مولی» تنها «ناصر» در آن جمله مفهوم دارد (آمدی، ص ۳۷۸) و این معنا با سایر جملات پیامبر به خصوص دعاهای حضرت هماهنگی بیشتری دارد (ایچی، ۶۰۲/۳ و ۶۱۷-۶۱۵) و البته در زمان حیات پیامبر نیز صادق است (ابوسعید، ص ۱۸۲).

نقد و بررسی: اگر در مطالب گذشته دقت شود، به خوبی مشخص می‌شود که متکلمان سنی پیش از این برای اثبات برداشت نخست نیز به آنها استناد کرده‌اند. از آنجا که «محب» و «ناصر» دو عنوان مستقل هستند که در زبان عربی به یک معنا به کار نمی‌روند و واژه «مولی» نیز نمی‌تواند در یک کاربرد (استعمال واحد) دارای دو معنا باشد، دو پرسش به طور جدی قابل طرح است: ۱- منظور پیامبر از حدیث غدیر، برقراری ارتباط میان محبت به خود و محبت به امیرالمؤمنین است یا برقراری ارتباط میان یاری خود و یاری امیرالمؤمنین؟ ۲- چگونه می‌شود برای اثبات دو معنای متفاوت، هر چند نزدیک به هم، به دلایل مشابه استناد کرد؟ افزون بر این، نمی‌توان بین این معنا و اولویت پیامبر نسبت به مسلمانان، همچنین دعای پیامبر به موالات ارتباطی پیدا کرد؛

هر چند برخی با قاطعیت مدعی درستی این برداشت از حدیث غدیر هستند (آمدی، ص ۳۷۸).

آزاد کنندگی برده (مُعْتَق)

عجیب‌ترین برداشت از ماجرای غدیر خم و بی معناترین تفسیر از جمله «من کنت مولاة فعلی مولاة»، آن است که واژه «مولی» به معنای «معتق» یعنی آزاد کننده برده است. بر این اساس، معنای جمله این خواهد بود: هر کس من آزاد کننده اویم، علی آزاد کننده اوست (ماحوزی، ص ۱۶۴).

دلیل این برداشت، مطلبی است که ابن اثیر با عنوان «قیل» از آن یاد کرده که اسامة بن زید به امیرالمؤمنین گفت: «لست مولای، انما مولای رسول الله»، پیامبر با شنیدن این سخن فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة» (ابن اثیر، ۲۲۸/۵) و نحاس آن را به زید بن حارثه نسبت داده است (کراجکی، ص ۲۳۲).

نقد و بررسی: اگر این ماجرا منسوب به زید بن حارثه باشد، زید از جمله فرماندهان اسلام است که در جنگ موته و در سرزمین شام دو سال و اندی پیش از غدیر خم در کنار جعفر بن ابی طالب به شهادت رسید و اگر هم مربوط به اسامه باشد، هر چند وی سالها پس از پیامبر نیز زنده بوده است، منطقی به نظر نمی رسد که پیامبر برای رفع یک اختلاف کوچک میان دو نفر، چنین رخداد بزرگی را پی‌ریزی کند (اسکافی، ص ۲۱۱).

بررسی نسبت «مولی» و «اولی»

بررسی وجود یا عدم وجود رابطه میان دو موضوع کلامی و لغوی، یعنی دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیرالمؤمنین و دلالت واژه «مولی» بر اولویت که محور اصلی تعارض اندیشمندان شیعه و سنی است از آن جهت اهمیت می‌یابد که می‌تواند با نقد دو دیدگاه رایج میان آنها، زمینه طرح نظریه جدیدی را فراهم سازد که بدون در نظر گرفتن چنین پیوندی، دلالت حدیث غدیر را بر خلافت و ولایت امیرالمؤمنین به

اثبات رساند.

تردیدی نیست که واژه «مولی» به معنای «اولی»، «اولی بالتصرف» و «اولی بالشیء» در متون عربی، اعم از اشعار شاعران و قرآن و حدیث، به کار رفته است (عکبری، ۲۵۶/۲؛ بیضاوی، ۳۰۰/۵؛ قرطبی، ۲۴۸/۱۷؛ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ۳۱۱/۴؛ طبری، ۲۲۸/۲۷؛ ابی السعود، ۲۰۸/۸؛ واحدی، ۱۰۶۸/۲؛ شوکانی، ۱۷۱/۵؛ ابن جوزی، ۱۶۷/۸؛ محلی، ۷۲۱/۱؛ نسفی، ۲۱۷/۴ و ۲۵۹؛ بغوی، ۲۹۹/۲؛ مصری، ۱۳۸/۱)؛ بنابراین، ادعای به کار نرفتن این واژه در متون عربی به معنای «اولی»، به گواهی گزارشهای خود اهل سنت، به هیچ وجه قابل پذیرش نخواهد بود.

اما چرا متفکران سنی علی رغم وجود شواهد فراوان بر به کار رفتن واژه «مولی» به معنای «اولی» در متون عربی، با اصرار فراوان تلاش داشته‌اند این واقعیت را در حدیث غدیر انکار کنند؟ آیا بود و نبود استنادات لغوی - ادبی دلیل این انکار بوده یا پاره‌ای ملاحظات غیر ادبی، سبب چنین اتفاقی بوده است؟ به نظر می‌رسد انکار وجود «اولی» از جمله معانی «مولی»، هیچ دلیل لغوی نداشته و تعارض میان پذیرش آن با کارهای انجام شده در راستای تثبیت خلافت ابوبکر، دلیل این کار بوده است (آمدی، ص ۳۷۹-۳۷۸). چنین روشی برای بررسی معنای سخن پیامبر در نوع خود بی‌نظیر است، زیرا بر این اساس، مهم نیست که گوینده در پی بیان چه مطلبی بوده است، همچنان که اهمیت ندارد شنوندگان از آن سخن چه فهمیده و نسبت به آن چه واکنشی از خود نشان داده‌اند؛ بلکه مهم آن است که رفتار گروهی با فاصله چند ماه از سخن پیامبر درست جلوه داده شود و به همین منظور می‌توان رفتار متأخر افراد را قرینه برای سخن متقدم پیامبر دانست.

همچنین، نمی‌توان واژه «مولی» را در جمله «من كنت مولاه فعلى مولاه» به معنای «اولی» دانست، چرا که پیامبر پیش از آن، با طرح این پرسش که «ألسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم» ابتدا اولویت خود را که قرآن نیز بر آن تاکید داشته است (احزاب، ۶/۳۳) در

قالب استفهام تقریری بیان می‌کند، سپس با استفاده از حرف «فا» که حکایت از تفریع دارد، می‌فرماید: «فمن كنت مولاه، فهذا عليٌّ مولاه»؛ پس جمله اخیر می‌باید نتیجه جمله پیشین باشد، یعنی بیان مولویت حاصل پذیرش اولویت است، نه خود اولویت (ابن حنبل، مسند، ۲/۳۳۵-۳۳۴).

اما این که پیامبر این دو جمله را متفرع بر هم بیان می‌کند از آن جهت است که بر حق خود در تعیین خلیفه تاکید می‌ورزد؛ چرا که انسانها به حکم آزادی ذاتی که دارند، مجبور نیستند از کسی فرمانبرداری داشته باشند و نظر و تصمیم او را بر نظر و تصمیم خود ترجیح دهند و اصل عقلایی و البته شرعی «عدم ولایت» نیز ناظر به همین مطلب است. با ملاحظه همین جهت است که پیامبر گرامی اصرار دارند تا به همگان بفهمانند آن چه می‌گویند، نتیجی مصلحت اندیشی‌های شخصی ایشان نیست تا تردیدپذیر باشد، بلکه نتیجه وحی الهی است (نجم، ۵۳/۵-۳) که می‌باید بی چون و چرا پذیرفته شود (احزاب، ۳۶/۳۳)، نکته‌ای که مخالفان پیامبر نیز مورد توجه قرار دارند و به همین جهت اصرار داشتند تا نشان دهند این انتخاب، حاصل مصلحت اندیشی خود پیامبر است.

بهترین شاهد بر این مدعا، سخن حارث بن نعمان فهری پس از اطلاع از ماجرای غدیر و پاسخ پیامبر است، «اللهم إن كان ما يقول محمد حقاً فامطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب الیم» (ثعلبی، ۳۵/۱۰؛ مناوی، ۲۸۲/۶).

بنابراین، اولویت قطعی پیامبر بر تمام شئون زندگی مردم، خودبه‌خود این حق را برای او ایجاد می‌کند که کسی را به عنوان جانشین خود تعیین کند و به همین جهت، پیامبر ابتدا با اقرار گرفتن از مسلمانان، حق خود را برای تعیین خلیفه به آنان گوشزد می‌کند، سپس مبتنی بر آن، بیان می‌دارد که امیرالمؤمنین جانشین ایشان بوده و طبیعتاً مردم به همان اندازه که موظف هستند از پیامبر به عنوان سرپرست و زمامدار خود، فرمانبرداری کرده و از او حرف شنوی داشته باشند، موظف خواهند بود از جانشین

ایشان نیز که به فرمان الهی به این مقام برگزیده شده است، اطاعت و فرمانبرداری داشته باشند.

از آنچه گذشت به خوبی به دست می‌آید که این ادعای آلوسی که اگر «اولی» در صدر خبر به معنای «اولی بالتصرف» باشد، برای توجه مخاطبان است به اینکه به سخنان پیامبر با دقت گوش فرا دهند و «أَلَسْتُ أُولَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» از نظر معنایی مترادف است با جمله: «أَلَسْتُ رَسُولَ اللَّهِ» (آلوسی، ۱۹۶/۶)، ادعایی بی معنا است، چرا که برای ساکت کردن مردم نیازی به طرح مسئله اولویت بر مردم نیست، همچنان که اگر از نظر معنایی آن را با جمله «أَلَسْتُ رَسُولَ اللَّهِ» برابر بدانیم به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که اگر من رسول خدا هستم و نه یک انسان معمولی، طبیعتاً حق دارم برای مردم تصمیم‌گیری کنم و مردم نیز اگر به رسالت من باور دارند، می‌باید نسبت به آن حالت‌پذیرش داشته باشند.

اثبات خلافت بدون استفاده از مفهوم اولویت: هرچند متکلمان شیعه در برابر اصرار اهل سنت، بر این نکته تأکید می‌ورزند که اثبات خلافت امیرالمؤمنین از حدیث غدیر تنها مبتنی بر آن است که واژه «مولی» به معنای «اولی» باشد؛ اما به نظر می‌رسد بتوان این حقیقت مسلم تاریخی را بدون در نظر گرفتن این مطلب نیز اثبات کرد، زیرا واژه «مولی» به گواهی اظهار نظر لغت‌شناسان برجسته عرب و مفسران بزرگ قرآن کریم، به معنای سرپرست و زمامدار است که از آن با عبارتهای گوناگون یاد شده است. خلیل، ابن سلام، سجستانی و انباری واژه «مولی» را به «ولی» معنا کرده‌اند (ابن سلام، ۱۴۲/۳-۱۴۱؛ فراهیدی، ۳۶۵/۸؛ شریف مرتضی، ۲۷۲/۲) و یونس «ولی» را معادل «مولی فی الدین» می‌داند (ابن منظور، ۴۰۸/۱۵) و فرآء نیز به عنوان یک قانون کلی مدعی است دو واژه «ولی» و «مولی» در کلام عرب به یک معنا به‌کار می‌روند (ابن جبر، ص ۱۲۵). از همین رو، ابن مسعود در قرائت خود، واژه «وَلِيكُمْ» را در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مانده، ۵۵/۵)

به صورت «إِئْمَا مَوْلَاكُمْ اللَّهُ» قرائت کرده است (ثعالبی، ۴۷۱/۱)؛ همچنان که نسفی واژه «ولینا» در آیه «وَلِيُنَا فَاعْفُرْ لَنَا وَارْحَمْنَا» (اعراف، ۱۵۵/۷) را به «مولانا» معنا کرده است (نسفی، ۴۰/۲) و ابو نصر نیز معتقد است که با ملاحظه برابری «مولی» و «ولی» در معنا، حدیث نبوی «ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل» را با عبارت «بغیر اذن ولیها» نیز نقل کرده‌اند (ابن منظور، ۴۰۸/۱۵).

اما برای اینکه مشخص شود که مراد از «ولی» چیست تا باز همان تردیدها دوباره تکرار نشود، ابن اعرابی «ولی» را به شکل دقیق‌تر چنین معنا می‌کند: «الذی یلی علیک امرک» (زبیدی، ۳۹۹/۱۰)، همچنان که میرد نیز در معنای آن می‌نویسد: «الحقیق بخلقہ المتولی لامورهم» (شریف مرتضی، ۲۷۲/۲) بیضاوی هم «ولی» را در آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» چنین معنا می‌کند: «یتولی امرهم» (بیضاوی، ۴۱۷/۲ و ۱۹۶/۳). با ملاحظه همین جهت است که ابن سلام به عنوان یک قانون بیان می‌دارد: «ولی هر انسانی، مولای او است» (ابن سلام، ۱۴۲/۳-۱۴۱)، هر چند ابوالهلال عسکری میان این دو واژه اندکی تفاوت می‌بیند (عسکری، ص ۵۷۷-۵۷۸، شماره ۲۳۴). بهترین شاهد بر این مدعا، روایاتی است در متون اهل سنت که به جای جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» سخن پیامبر را با همان ساختار اما با واژه «ولی» نقل کرده‌اند (نسائی، خصائص امیر المؤمنین، ص ۹۳؛ طبرانی، ۱۶۶/۵؛ مناوی، ۲۸۳/۶)؛ بعید نیست زبیدی هم با ملاحظه همین جهت بوده است که حدیث غدیر را به «من کنت ولیه» معنا کرده است (زبیدی، ۳۹۹/۱۰).

ابن اثیر، ابوالهلال عسکری، استرآبادی، همچنین سجستانی و انباری نیز واژه «مولی» را به «سید» معنا کرده‌اند (ابن اثیر، ۲۲۸/۵؛ عسکری، ص ۵۸۷؛ استرآبادی، ۴۰۳/۴؛ امینی، ۳۵۵/۱)؛ سبط ابن جوزی و همچنین ابوالفتوح رازی به شکل دقیق‌تر آن را به «سید مطاع» تعریف کرده‌اند (خزائی، ۱۹۸/۲-۱۹۷؛ تهرانی، ۲۴۲/۷-۲۴۰) و البته روشن است که این سیادت ناشی از رابطه مالکیت و مانند آن نیست و به همین دلیل برخی آن را چنین توضیح داده‌اند: «سید غیر مالک و غیر معق» (امینی، ۳۶۳/۱-۳۶۲).

همچنین، واژه «مولى» به معنای «متولى فى الامر» نیز آمده است (لکنهوى، ۹۴-۹۵/۸) و به همین جهت، ابن اثیر و ابن منظور واژه «مولاها» در حدیث نبوی «ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها، فنکاحها باطل» را به «متولى امرها» معنا کرده‌اند (ابن اثیر، ۲۲۹/۵؛ ابن منظور، ۴۰۷/۱۵).

بنابراین، همچنان که ابن اثیر، زبیدی، طریحی، قرطبی، شوکانی و دیگران تصریح کرده‌اند، در زبان عربی «مولى» به کسی گفته می‌شود که متصدی و متولى امور کسی است و اگر به دیگران نیز این اسم اطلاق می‌شود با ملاحظه همین جهت بوده است (زبیدی، ۴۰۱/۱۰؛ طریحی، ۵۶۰/۴؛ ابن اثیر، ۲۲۸/۵؛ قرطبی، ۲۴۸/۱۷؛ شوکانی، ۱۷۱/۵). پس می‌توان آن گونه که برخی از علمای سنی تصریح کرده‌اند، «مولى» را به «ولى امر» معنا کرد (کنهوى، ۱۰۶/۸-۱۰۴).

روشن است که مولا بودن به این معنا دو پیامد را به دنبال دارد: ۱- حق فرماندهی ولى و لزوم فرمانبری از جانب مولى علیه و به همین جهت می‌توان گفت: «فلان مولای: اذا كان مالک طاعته» (صدوق، ص ۱۵۱؛ طریحی، ۵۶۳/۴)؛ ۲- حق تصرف ولى در امور مولى علیه، پس می‌توان «مولى» را به «متصرف فى الامر» نیز تعریف کرد (لکنهوى، ۹۱-۹۲/۸). اثبات این دو ویژگی در مولا، برای او نسبت به دیگران حق تقدّم ایجاد خواهد کرد و به همین جهت مبرّد بر این نکته تأکید می‌ورزد که بازگشت معنای «ولى» و به دنبال آن «مولى» به «اولی» و «احق» است (شریف مرتضی، ۲۷۲/۲). در نتیجه، تفسیر «مولى» به «اولی» نیازمند به قرینه معینه نیست و نمی‌توان آن را از جمله معانی «مولى» به حساب نیاورد (حلی، ص ۳۶۹). نیاز به توضیح نیست که اثبات حق تصرف برای امیرالمؤمنین در ماجرای غدیر، به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر است و نه به عنوان مستقل تا با حق تصرف پیامبر قابل جمع نباشد (مبارکفوری، ۱۴۸/۱۰)؛ همچنان که مولا بودن امیرالمؤمنین نه به این معنا است که ایشان مالک مردم است تا با مالکیت مردم در خرید و فروش در تعارض باشد (ابن عساکر، ۲۳۸/۴۲) چرا که پیامبر نیز مولای

مردم بود با این که مردم در خرید و فروش خودآزاد بودند.

این برداشت از واژه «مولی» را می‌توان از متون تفسیری نیز به دست آورد، چرا که مفسران در خلال تفسیر آیاتی که این واژه به شکل‌های گوناگون در آنها به کار رفته است، در مقام معنای «مولی» احتمالات کم و بیش نزدیک به همی بیان کرده‌اند که قابل تامل است (ر.ک: مصری، ۱۳۸/۱؛ عکبری، ۲۵۶/۲؛ هائم، ۱۴۱/۱؛ سیوطی، ۴۶۳/۷؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳۱۱/۴ و ۲۳۸/۳ و ۳۶۳/۲ و ۳۱۰ و ۳۴۴/۱؛ ابی السعود، ۲۷۷/۱ و ۹۸/۲ و ۱۴۵/۳ و ۲۱/۴ و ۷۳ و ۱۲۲/۶ و ۲۶۶/۸ و ۲۰۸ و ۹۴؛ محلّی، ص ۲۴۸ و ۸۷ و ۶۴ و ۱۷۲ و ۷۲۱ و ۲۳۳ و ۴۴۵ و ۷۵۱؛ بغوی، ۲۷۵/۱ و ۲۹۹/۲ و ۱۰۳ و ۳۵۲ و ۳۰۱/۳ و ۳۶۳/۴ و ۱۸۰ و ۲۹۷؛ بیضاوی، ۵۸۸/۱ و ۱۰۲/۲ و ۱۰۸/۳ و ۱۵۰ و ۱۴۵/۴ و ۳۰۰/۵ و ۳۵۵ و ۱۹۱؛ ثعالبی، ۹۰/۳؛ طبری، ۱۲۳/۴ و ۲۲۸/۲۷ و ۲۵۰/۹ و ۱۵۹/۲۸ و ۱۵۹/۳ و ۱۵۰/۱۰ و ۴۷/۲۶ و ۱۱۳/۱۱؛ قرطبی، ۲۴۸/۱۷ و ۴۲۶/۳ و ۱۶۰/۸ و ۲۳۴/۱۶ و ۷/۷ و ۲۳۲/۴ و ...).

اگر بخواهیم تصویری کلی از آنچه مفسران به عنوان معنای واژه «مولی» در خلال این آیات بیان کرده‌اند، ارائه دهیم، صرف نظر از برخی معانی که اختصاص به خداوند دارد، به این معانی بر می‌خوریم: اولی، متولی، متصرف، مالک امور، ولی، سید، ناصر. به جز «ناصر» که به تصریح اهل تفسیر از لوازم معنای «مولی» است، چرا که وظیفه مولا است که افراد تحت سرپرستی خود را یاری دهد، «من حق المولی ان ینصر موالیه علی الاعداء»، «من حق المولی ان ینصر عبده و من یتولی امره علی الاعداء»، «من حق المولی ان ینصر عبیده» (بیضاوی، ۵۸۸/۱؛ محلّی، ص ۶۴؛ ابی السعود، ۲۷۷/۱؛ شوکانی، ۳۰۸/۱) بقیه معانی ناظر به همان جهت سرپرستی و تولیت است.

از آنچه گذشت به روشنی می‌توان دریافت: در استدلال به حدیث غدیر برای اثبات خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین به هیچ وجه نیازمند به این نیستیم که واژه «مولی» را به معنای «اولی» بگیریم. عمرو بن عاص با استفاده از عبارت «امرة المؤمنین» به خوبی واژه «مولی» و منظور پیامبر از آن را توضیح می‌دهد (تهرانی، ۲۵۵/۷).

منابع

قرآن کریم

- آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- آمدی، علی بن ابی علی، *غایة المرام فی علم الکلام*، تحقیق حسن محمود عبد اللطیف، قاهره، المجلس الاعلی للثئون الاسلامیة، ١٣٩١ق.
- ابن اثیر، *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، تحقیق طاهر احمد زاوی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ١٣٦٤ش.
- ابن بطریق، یحیی بن الحسن، *عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤٠٧ق.
- ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، *کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیة فی العقیلة*، تحقیق محمد قاسم النجدی، مكتبة ابن تیمیة.
- _____، *منهاج السنة النبویة*، تحقیق محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
- ابن جبر، علی بن یوسف، *نهج الايمان*، تحقیق احمد حسینی، مشهد، مجتمع امام هادی، چاپ اول، ١٤١٨ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، تحقیق محمد بن عبدالله، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- ابن حجر، احمد بن محمد، *الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقة*، تحقیق کامل محمد خراط، بیروت، مؤسسة رسالة، چاپ اول، ١٩٩٧م.
- ابن حنبل، احمد، *فضائل الصحابة*، تحقیق وصی الله محمد عباس، بیروت، مؤسسه الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
- _____، *مسند احمد*، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن سعد زهری، محمد، *الطبقات الكبرى*، بیروت، دارصادر، بی تا.

ابن سلام هروی، عبید القاسم، *غریب الحدیث*، تحقیق محمد عبدالمعید، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، ۱۳۹۶ق.

ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

ابن کثیر، اسماعیل، *البدایة و النهایة*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

_____، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.

ابو سعید نیشابوری، عبدالرحمن بن محمد، *الغنیة فی اصول الدین*، تحقیق احمد حیدر، بیروت، مؤسسه الخدمات و الابحاث الثقافیه، چاپ اول، ۱۹۸۷م.

ابهری، محمد بن اسحاق، *منهج الفاضلین فی معرفة الائمة الکاملین*، تحقیق و تصحیح سعید نظری توکلی، در دست چاپ.

ابو السعود، محمد بن محمد، *ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

استرآبادی، محمد بن حسن، *شرح شافیة ابن حاجب*، تحقیق محمد نور الحسن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ق.

اسکافی، محمد بن عبدالله، *المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین*، تحقیق محمد باقر محمودی، بی تا، بی نا.

امینی، عبدالحسین، *الغدیة فی کتاب و السنة و الادب*، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ق.

ایجی، عبدالرحمن بن احمد، *المواقف*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل، چاپ اول، ۱۹۹۷م.

باقلانی، محمد بن طیب، *تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل*، تحقیق عماد الدین احمد حیدر، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، چاپ اول، ۱۹۸۷م.

- بخارى، محمد بن اسماعيل، *صحيح بخارى*، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ق.
- بغوى، حسين بن مسعود، *معالم التنزيل*، تحقيق خالد العك، بيروت، دار المعرفة، چاپ دوم، ١٤٠٧ق.
- بكرى، عبدالله بن عبدالعزيز، *معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع*، تحقيق مصطفى السقا، بيروت، عالم الكتب، چاپ سوم، ١٤٠٣ق.
- بلاذرى، احمد بن يحيى، *فتوح البلدان*، تحقيق رضوان محمد رضوان، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠١ق.
- بيضاوى، عبدالله بن عمر، *انوار التنزيل و أسرار التأويل*، تحقيق عبدالقادر حسونة، بيروت، دارالفكر، ١٤١٦ق.
- بيهقى، احمد بن حسين، *الاعتقاد و الهداية الى سبيل الرشاد على مذهب السلف و اصحاب الحديث*، تحقيق احمد عصام الكاتب، بيروت، دار الآفاق الجديدة، چاپ اول، ١٤٠١ق.
- تهرانى، محمد حسين، *امام شناسى*، انتشارات حكمت، چاپ اول، ١٤٠٧ق
- ثعالبي، عبدالرحمن بن محمد، *جواهر الحسان فى تفسير القرآن*، تحقيق عبدالفتاح ابوسنة، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤١٨
- ثعلبي، ابواسحاق احمد، *الكشف و البيان*، تحقيق ابى محمد بن عاشور، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- جرجاني، على بن محمد، *شرح المواقف*، چاپ اول، ١٣٢٥ق.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، *الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)*، تحقيق احمد بن عبدالغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ١٤٠٧ق.
- حسكاني، عبيدالله بن احمد، *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى آيات النازلة فى اهل البيت*، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، چاپ اول، ١٤١١ق.

- حلی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن زاده آملی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- خزائی نیشابوری، حسین بن علی محمد، *روح الجنان و روح الجنان*، چاپ مظفری، بی‌جا، بی‌تا.
- رازی، محمد بن عمر، *لوامع البينات*، تحقیق طه عبدالرؤوف سعد، قاهره، مکتبه الکلیات الازهریه، ۱۳۹۶ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- زییدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، مکتبه الحیاة، بی‌تا.
- سبحانی، جعفر، *الالهیات علی هدی کتاب و السنة و العقل*، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۹ق.
- سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس*، تحقیق محمد باقر انصاری، بی‌نا، بی‌تا.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، دار الفکر، چاپ اول، ۱۳۶۵ق.
- شافعی، محمد بن طلحه، *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*، چاپ ایران، بی‌جا، بی‌تا.
- شرف الدین، عبدالحسین، *المراجعات*، تحقیق حسین راضی، بیروت، جمعیه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.
- شریف مرتضی، *الشافعی فی الامامة*، قم، مؤسسه الصادق، ۱۴۱۰ق.
- شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدير*، عالم کتاب، بی‌تا.
- صدوق، محمد بن علی، *الهدایة فی الاصول و الفروع*، قم، مؤسسه امام هادی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، المجلس العلمی، بی‌تا.

طبرانى، سليمان بن احمد، **المعجم الكبير**، تحقيق حمدى عبد المجيد السلفى، قاهره، مكتبة ابن تيمية، .

طبرى، احمد بن على، **الاحتجاج**، تحقيق محمد باقر خراسان، بى تا.

طبرى، محمد بن جرير، **جامع البيان عن تاويل آى القرآن**، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٥ق.
طريحي، فخر الدين، **مجمع البحرين**، تحقيق احمد حسيني، نشر الثقافة الاسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.

عاملى، على بن يونس، **الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم**، تحقيق بهبودى، مكتبة المرتضوية، چاپ اول، ١٣٨٤ق.

عسقلانى، احمد بن على، **فتح البارى شرح صحيح البخارى**، تحقيق محب الدين الخطيب، بيروت، دار المعرفة، ١٣٧٩ق.

عسكرى، ابى الهلال، **معجم الفروق اللغوية**، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٢ق.

عكبرى، عبدالله بن ابى عبدالله، **التبيان فى اعراب القرآن**، تحقيق على محمد البجاوى، احياء الكتب العربية، بى جا، بى تا.

فاسى، محمد بن احمد، **العقد الثمين فى تاريخ البلد الامين**، چاپ قاهره، بى تا.

فراهيدى، خليل بن احمد، **العين**، تحقيق مهدى مخزومى، دار الهجرة، ١٤٠٩ق.

قرطبى، محمد بن احمد، **الجامع لاحكام القرآن**، تحقيق احمد البردونى، قاهره، دار الشعب، چاپ دوم، ١٣٧٢ق.

كراجكى، محمد بن على، **كنز الفوائد**، مكتبه مصطفىوى، قم، چاپ دوم، ١٤١٠ق.

كنهوى، حامد حسين، **خلاصة عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار**، تلخيص ميلانى، قم، مؤسسه بعثت، ١٤٠٦ق.

ماحوزى، سليمان بن عبدالله، **الاربعون حديثاً فى اثبات امامة امير المؤمنين**، تحقيق مهدى رجاى، انتشارات امير، چاپ اول، ١٤١٧ق.

مباركفورى، محمد عبدالرحمن، **تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى**، بيروت، دار

الكتب العلمية، ۱۴۱۰ق.

متقى هندی، على، *كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال*، تحقيق بكرى حياتى، بيروت، مؤسسة الرسالة، بی تا.

محلى، محمد بن احمد - سيوطى، جلال الدين، *تفسير الجلالين*، قاهره، دارالحديث، چاپ اول، بی تا.

مسلم بن حجاج، *صحيح مسلم (الجامع الصحيح)*، بيروت، دارالفكر، بی تا.
مصرى، سليمان بن بنين، *اتفاق المباني و افتراق المعاني*، تحقيق يحيى عبدالرؤوف، عمان، دارعمار، چاپ اول، ۱۹۸۵م

مناوى، محمد عبدالرؤوف، *فيض القدير (شرح جامع الصغير)*، تحقيق احمد عبدالسلام، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

نحاس، ابى جعفر، *معانى القرآن*، تحقيق محمد على صابونى، مكه، جامعه ام القرى، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

نسائى، احمد بن شعيب، *السنن الكبرى*، تحقيق عبدالغفار البندارى، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_____ *خصائص امير المؤمنين*، تحقيق محمد هادى امينى، مكتبة نينوى الحديثه، بی تا.

نسفى، عبد الله بن احمد، *تفسير نسفى*، بيروت، دار احياء الكتب العربية، بی تا.
واحدى، على بن احمد، *الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز*، تحقيق صفوان عدنان داوودى، دمشق، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

هائم، احمد بن محمد، *التبيان فى تفسير غريب القرآن*، تحقيق انور الدابولى، قاهره، دارالصحابه للتراث بطنطا، ۱۹۹۲م.

هيشمى، على بن ابى بكر، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.